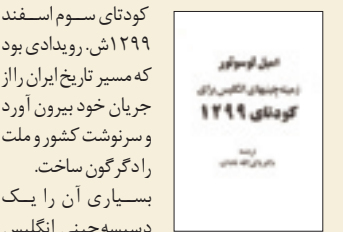


روایت فرانسوی از دخالت انگلیسی

■ دکتر ولی‌الله شادان

در حاشیه بازنشر اثر «کودتای ۱۲۹۹» اثر امیل لوسونور

روایت فرانسوی از دخالت انگلیسی



کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. رویدادی بود که مسیر تاریخ ایران را از جریان خود بیرون آورد و سرنوشت کشور و ملت را دگرگون ساخت. بسیاری آن را یک دیسه‌سپینی انگلیس می‌نامند، به‌ویژه که میدان از رقیب بزرگ او، روسیه خالی شده بود و به‌جای کمتر از نیمی از کشور که در قرارداد ۱۹۰۷ ایران را به دو منطقه زیر نفوذ تقسیم کرده بود، این بار همه کشور به زیر نفوذ آنها در آمده بود. برخی آن را نتیجه خیانت و توطئه‌الدوله و پذیرش قرارداد ۱۹۱۹ می‌دانند که همه اقتصاد و نیروی نظامی کشور را به دست انگلیس می‌سپرد. هدف ما از این سطور نه شرح و بیان موجبات کودتاست و نه نقش فعال انگلیس، زیرا برای شرح کامل واقعیت باید به اسناد بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس رجوع کرد یا دست‌کم در انتظار چاپ کتاب آبی تازه‌ای شوم که هر دو از دسترس ما به دور هستند. از آن تاریخ تا کنون به زبان فارسی کتاب‌های زیادی درباره کودتا نوشته شده است که شناخته‌شده‌ترین آنها تاریخ احزاب سیاسی تألیف شادروان ملک‌الشعرا بهار و تاریخ بیست ساله ایران تألیف حسین مکی و شاید از همه جالب‌تر تاریخ اجتماعی ایران تألیف شادروان عبدالله مستوفی است و دیگر کتاب‌ها...

هدف ما از بازنشر اثری که از آن سخن می‌رود بسیار ساده‌تر است و آن شرح بسیار کوتاهی در چند سطر از وضع کشور در زمان نخست‌وزیری و توطئه‌الدوله است که بتواند دولت او را برای اداره کردن کشور به‌خوبی نشان دهد. شاید این مطلب بتواند هدف اصلی و توف‌الدوله را تا اندازه کمی روشن کند، زیرا هر رویداد، خواهی نخواهی واکنشی از اوضاع و احوال کشور بود و انگیزه آن را باید در وضع خود کشور جست‌وجو کرد و نه خواست یک نفر جل کشور. کسودرادی ۱۲۵ ساله دودمان قاجار، به‌خصوص پس از پیمان ترک‌مانچای پیوسته در کمال بی‌تفاوتی نسبت به کشور و ملت بود. گویا آن زمامداران نه تنها کوچک‌ترین حس مسئولیتی نداشتند، بلکه عمداً با هر گونه کار سوزمند برای پیشرفت کشور سخت در مخالفت بودند و تنها هدف آنها حفظ منافع شخصی و وقت‌گذرانی در عیش و نوش بود. در سده نوزدهم میلادی که پیشرفت‌های علمی، فنی و صنعتی در جهان هر روز بیش از پیش نمایان می‌شدند و زندگی مردم را روز به روز بهتر و آسان‌تر می‌کرد، در ایران اصلاً کوچک‌ترین انعکاسی نداشت و وضع علمی و فنی کشور از قرن‌ها پیش کمترین تغییر و پیشرفتی نکرده بود. کوچک‌ترین وسایل زندگی از سوزن، سنجاق، قند و چای گرفته تا هر وسیله دیگر در کشور ساخته نمی‌شد و همه را از خارج وارد می‌کردند. تنها چیزی که کشور وارد نمی‌کرد گندم و گوشت بود، چون از این لحاظ خود بسنده بود. بنا به گفته ظریفی «بار جای شکرش باقی بود».

باری برای تأمین و خرید ابتدایی‌ترین چیز لازم برای زندگی مانند کبریت، شیشه، پارچه‌های نخی و... در مدت ۱۰۰ بیشترین ذخیره طلای تفره از کشور خارج شده بود. از آنجا که کشور صادراتی جز فرش، ترپاک و فیروزه آن هم به اندازه کم چیز دیگری نداشت، واردات به مراتب بیشتر از صادرات بود. حال در سال ۱۹۱۹ م. و توف‌الدوله نخست‌وزیر کشوری بود که هیچ‌گونه صنعتی نداشت و حتی چاپ اسکناس هم در دست «بانک شاهنشاهی» ایران بود که مد در صد انگلیسی بود و ملت ایران نمی‌توانستند کوچک‌ترین دخالتی در آن داشته باشند و به علت بعیوجه انقلاب روسیه دیگر سیاست موازنه وجود نداشت. پس و توف‌الدوله چگونه می‌توانست در برابر فشار انگلیس پابداری کند؟ او هم هنگامی که سپاه بزرگ انگلیس ایران را اشغال نظامی و لشکر بزرگی هم در عراق مستقر کرده بود. دولت و توف‌الدوله از پرداخت حقوق گروه کوچک کارمندان دولت هم عاجز بود، چون حتی ادرات دولتی و به‌ویژه وزارت دارایی آن زمان هیچ‌گونه ساماندهی و درست و مرتبی نداشت که بتواند دست کم مالیات را به‌درستی دریافت کند. سطح فرهنگی بسیار پایین و نبود کارمندان باسواد و وارد به کار مانع آن می‌شد. پس تنها چاره‌ای که و توف‌الدوله می‌توانست به کار برد، رو در رو گذاشتن ملت در برابر انگلیس بود، آن هم از راه انحرافی و بدون هر گونه تبلیغات سیاسی مستقیم. برای رسیدن به این هدف و توف‌الدوله در تصویب پیمان سال ۱۹۱۹ شتایی نشان نداد و گذاشت روزنامه‌های کشور متن پیمان و بحث درباره آن را به مدت زیادی چاپ کنند تا مردم از خواب‌گران و بی‌خبری تانندازی بیدار شوند.

باری مؤلف کتاب با این پندار کودتای سوم اسفند را نتیجه آن می‌داند.

مترجم این کتاب نتوانست از شرح حال و زندگی مؤلف آن یا همه جست‌وجوهایی که انجام شد کمترین آگاهی به دست آورد. امید آنکه بازنشر این اثر تاریخ‌پوهان را به کار آید.

بنابر آگاهی موجود در پشت جلد کتاب معلوم می‌شود مؤلف مردی دانشمند و ادیب بود و تعدادی کتاب نوشته و در سال ۱۹۱۷ جایزه ملی ادبیات را به دست آورده است.



نظری بر «جاذبه‌های سبک زندگی ایرانیان» در دوره انتقال حاکمیت از قاجار به پهلوی

اینجا زندگی آسان است!

◆ نیما احمدپور

بی‌تردید شناخت سبک زندگی ایرانیان در ادوار گوناگون تاریخی به ویژه دوره معاصر، از فرایض تاریخ پژوهی در مقطع حاضر به شمار می‌رود. در این میان اما، باید گزارش‌هایی مبنای این شناخت قرار گیرد که خالی از غرض و یا دست کم نسبت به برخی داوری‌های جهت‌دار، از خلوص بیشتری برخوردار باشد. در باب رفتارشناسی ایرانیان در دوران معاصر، محققان متعددی از داخل و خارج به نگارش پاره‌ای گزارش‌ها اقدام کرده‌اند که در بین غیر ایرانی‌ها، گزارش «امیل لوسونور» از جهت‌دار، از خلوص بیشتری برخوردار باشد. توانسته روایتی نسبتاً واقع‌بینانه از منش و سبک زندگی آنان ارائه دهد، که گفته‌های او، بخش اعظم نوشتاری است که پیش روی دارید. با این همه خالی از لطف نخواهد بود که در آغاز بدانیم امیل لوسونور کیست؟

■ **امیل لوسونور کیست؟**

امیل لوسونور (Emile Lesueur)، از اواخر سال ۱۲۹۸ تا اواسط سال ۱۳۰۰ ه. ش، یعنی نزدیک به دو سال در مقام استاد مدرسه علوم سیاسی یا دانشکده حقوق، در استخدام دولت ایران بوده است. سال آخر اقامت او در ایران مصادف با کودتای سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ و پیامدهای بعدی آن است. او یک فرانسوی نسبتاً متعصب است که پیش از آمدن به ایران، سال‌هایی از عمر خود را در مستعمرات فرانسوی تونس و مراکش گذرانده و چه در آن کشورها و چه در ایران، شاهد نفوذ انگلیسی‌ها، کار شکنی‌ها، توطئه‌چینی‌ها و تحریکات آنها و در نهایت غارت و چپاول سرزمین‌های زیر ستم به وسیله آنان و علی‌الخصوص رقیبشان با فرانسه بوده است. شکست‌های مکرر فرانسه به دست انگلیس و نیز شرکت انگلیس در شکست‌های فرانسه طی دو قرن گذشته، کینه‌ای عمیق در دل لوسونور نسبت به انگلیسی‌ها پدید آورد و چون در ایران از کینه مردم نسبت به انگلیس آگاه می‌شود، پیوندی قلبی و عاطفی میان او و مردم ایران پدید می‌آید که آثار آن در نوشته‌هایش، به‌ویژه در کتاب حاضر انعکاس یافته‌است.

■ **من ایران را دوست دارم چون...**

امیل لوسونور به لحاظ شاعر پیشگی خود، در آغاز در رو گذاشتن ملت در برابر انگلیس بود، آن هم از راه انحرافی و بدون هر گونه تبلیغات سیاسی مستقیم. برای رسیدن به این هدف و توف‌الدوله در تصویب پیمان سال ۱۹۱۹ شتایی نشان نداد و گذاشت روزنامه‌های کشور متن پیمان و بحث درباره آن را به مدت زیادی چاپ کنند تا مردم از خواب‌گران و بی‌خبری تانندازی بیدار شوند.

باری مؤلف کتاب با این پندار کودتای سوم اسفند را نتیجه آن می‌داند. مترجم این کتاب نتوانست از شرح حال و زندگی مؤلف آن یا همه جست‌وجوهایی که انجام شد کمترین آگاهی به دست آورد. امید آنکه بازنشر این اثر تاریخ‌پوهان را به کار آید.

بنابر آگاهی موجود در پشت جلد کتاب معلوم می‌شود مؤلف مردی دانشمند و ادیب بود و تعدادی کتاب نوشته و در سال ۱۹۱۷ جایزه ملی ادبیات را به دست آورده است.

گزارش خویش، چهره‌ای دوست‌داشتنی از ایران و مهر و محبت مردمانش ارائه می‌دهد که خواندنی است. توصیفی که هر مخاطبی را تحت تأثیر خویش قرار خواهد داد: «من ایران را به خاطر خودش دوست داشتم. در هیچ کشور جهان زندگی این قدر آسان نیست. و در هیچ‌جا از مهمان به این خوبی پذیرایی نمی‌شود. شفافیت آسمان، برجستگی و ستبری کوهستان، گستردگی مناطق بیابانی، آب زلال آینه مانند چشمه‌ها سبب می‌شوند تا انسان فقدان آسایش و بهداشت را که همیشه در گرداگرد ما مشاهده می‌شود، فراموش کند. گفت‌وگو با یک حکیم سالخورده که با حسا ریش خود را به رنگ سرخ درآورده است توجه آدمی را از لباس‌رندهای که پیرمرد بر تن دارد، منحرف می‌کند. کاشی‌های آبی‌رنگ شگفتی‌آوری که کف در گاه‌ها، روی کنبدها و دیوارهای مساجد را پوشانده‌مانع از آن می‌شوند که انسان به جست‌وگی و فروریختگی دیوارها که بی‌بر لوتی آنها را «جدام خاکستری» نامیده است، توجه کند. رفتار چوپان خردسالی که در دشت مادر سلیمان کمی از شیر به‌یازش را به مسافر خسته هدیه می‌کند، چندان طبیعی، برانزنده و دلچسب است که دیگر دستی که بی‌درنگ پس از آن برای دریافت صدقه دراز می‌شود، به یاد نمی‌ماند. این رسم‌ها که سابقه چند صد ساله دارند توجه مسافر خارجی را به خود جلب می‌کنند. حکومت ملوک الطوائفی که دیوارها هم اجازه می‌دهد تا حکومت یک ایالت به مزایده گذاشته شود، میان با برداشت و ذوق امروزی ما در مورد حقوق شهروندان است، اما در عین حال از آن می‌ترسیم که مباد ناگهان یک ضربه سخت بر این تکیه کهن وارد آید، گویی که به یک طرف قدیمی و شکننده می‌ماند که نیاید بدان دست زده شود.»^(۱)

■ **در کشوری امن به سر بردم**

گزارشگر به‌رغم آنکه در برخی فرازهای سخن خود، نمی‌تواند «فرور فرانسوی» خود را به کناری نهد و گاه به تحقیر مردم کشوری می‌پردازد که در مدح آنان به نگارش پرداخته است، آنچنان به ایران و فضای امن آن دل بسته شده است که وصف دل‌انگیز آن، به غرور نابیجای او چندان مجال مانور نمی‌دهد. «ای بسا که در پس نگاه هوشمندانه این چشمان سیاه و در پشت این تعارف‌های مؤذبانه که موجب شده‌اند تا ایرانیان را «فرانسویان مشرق‌زمین» لقب دهند و در ورای شوکه و جلال این صفیات‌ها و پذیرایی‌های شکوهمند، غالباً اختلاس، بیهودگی و فساد نهفته باشد، اما فراموش نکنیم که در یک کشور شرقی به سر می‌بریم و نمی‌توانیم اصول این تمدن را که عمداً عقب مانده است با اصول تمدن خودمان مقایسه کنیم، هرچند که



خانم‌های آرایش‌آمیز در مدرسه جدید در عهد قاجار

■ **کنت دو گوبینو و پی‌یر لوتی راهنمایان «لوسونور» در ایران**

«لوسونور» در میانه وصف خود از سبک زندگی ایران و ایرانیان، ترجیح می‌دهد تا زمام سخن را به دو ایران‌شناس فرانسوی دیگر بسپارد که در دوران قاجار از کارگزاران سفارت فرانسه در ایران بوده‌اند. وی این راهنمایان ایران‌شناس خود و داوری‌های ایشان را اینگونه مورد استناد قرار می‌دهد: «راهنمایان من در ایران مؤلف کتاب به سوی اصفهان آبی‌پر لوتی ا و کنت دو گوبینو بودند. من تصور می‌کنم که کتاب‌های آنان جامع است و حرف آخر را درباره ایران زده‌اند و هیچ فرانسوی‌ای نمی‌تواند بدون بهره‌برداری از آثار آن دو، قلمرو قاجار‌ها را درنوردد و بهره‌ای از سفر خود ببرد. گوبینو در تهران در مقام منشی سفارت فرانسه خدمت کرده بود و پس از آن در مقام وزیر مختار به تهران بازگشت. او به اینکه خود را وقف مطالعه تاریخ ایرانیان کند قانع نبود و لذا روایت‌های بسیار شاد و پررنگ و لعابی از زندگی روزانه مردم که به دلخواه در آن غور می‌کرد، بر جا گذاشته‌است. او در کتاب سه سال در آسیا (ج ۲، ص ۵) چنین نوشته‌است: گمان نمی‌کنم در سراسر جهان جایی یافت شود که به خوبی یکی از بازارهای تهران، اصفهان یا شیراز بتوان به‌طور مداوم در آنجا سر گرم شد. گفت‌وشنودی که در زیر این طاق‌های کنبی‌ساخت عظیم آغاز می‌شود، در تمام مدت روز ادامه می‌یابد. جمعیتی انبوه از هر قوم و نژاد و با لباس‌های رنگارنگ گوناگون در زیر این طاق‌ها در هم می‌لوئند. دکانداران روی سکوی جلوی دکان‌ها نشسته‌اند و کالاهای خود را چندان هنرمندانه چیده‌اند که ما آن را در برپایی نمایشگاه به کمال رسانده‌ایم. لوطی‌ها در حالی‌که کلاه خود را کج بالای کله‌شان گذاشته‌اند، سینه را جلو می‌دهند به مردم تنه می‌زنند. نایابان آواز می‌خوانند. یک نقال ساساطی را در راستا پهن کرده و راه را بسند آورده و با فریاد تمام از درها و مصیبت‌ها یا تأثرات یک قهرمان، داستان می‌گوید و سخنان پندآمیز بر زبان می‌راند. در گوشه‌ای از بازار دسته‌ای گرد با دستارهای بزرگ بر سر و قیافه‌های عبوس و جدی حرکت می‌کنند. در وسط آنان میرزانیویس‌ها، دوات و قلمدان و شال کمر، در حالی که همچون جن‌زده‌ها رفتار می‌کنند و با صدای بلند فریاد می‌زنند مثل مارمولک در حرکت هستند، آنان ضمن جنب و جوش سریع خود ناگهان به یک کاروان قاطر با بار و کالا برمی‌خورند که یک قطار شتر که از جهت مخالف می‌آید متوقفشان کرده است. موضوع

چانه می‌زنند، حرافی می‌کنند و سرانجام بی‌آنکه خرید کنند، برمی‌خیزند و به سراغ دکان دیگری می‌روند و بارها این دکان و آن دکان می‌کنند بی‌آنکه حتی یک ذره گوشه چادر خود را کنار بزنند.»^(۳)

■ **دوستی وفادار به هنگام مصیبت**

معلم فرانسوی مدرسه علوم سیاسی در ایران، نگاشسته خویش در باب سبک زندگی ایرانیان را با این جملات به پایان برده است، عباراتی که برشکوه توصیف وی از این مرز و بوم افزوده است، چراکه به حساسیت‌های سیاسی ایرانیان و شوریدن آنان بر ظلم حاکمان ناعادل می‌پردازد: «بالاخره اینکه من برای دوست‌داشتن ایران یک دلیل دیگر هم دارم: بدبختی‌ها و مصیبت‌هایش. تا زمانی که انقلاب مشروطه روی نداده بود، قدرت سلطنت به‌تنهایی و بدون حساب و کتاب، اداره امور مالی کشور را در دست داشت و مبلغی که معمولاً ناچیز بود مصرف امور مردم می‌شد. بقیه دارایی خزانه به مصرف تنفئات و تجملات پر خرج و گاه دیوانه‌وار شاه می‌رسید. پس از تصویب تضمین‌ها و حقوقی که حکومت جدید برای مردم تعهد کرد و با وضع بودجه سالانه، اوضاع به کلی دگرگون شدند. آداب و رسوم قدیمی که اجازه می‌دادند تا افراد گاهی در صورت لزوم یک ایالت را مصادره کنند و وقتی که خزانه شاهی تهی می‌شد به گردش در نقاطی بپردازند که تصور می‌شده‌الی آنجا‌ها پول دارند، ملغی شدند و لازم آمد که منابعی دیگر برای تأمین هزینه‌ها جست‌وجو کنند، زیرا هیچ کس تصور نمی‌کرد می‌توان مخارج شاه و گماشتگان و قلمدان را محدود کرد. دنباله این قضیه را همه می‌دانند. روسیه دیگر بانکدار ایران نبود و لازم بود که برای دریافت پول منبع دیگری پیدا کنند. انگلیس آماده‌گی خود را برای کمک مالی اعلام کرد با این شرط ساده که قرارداد ۱۹۱۹ پذیرفته و تصویب گردد.

میان وام‌دهنده بر توفع یعنی انگلیس و وام‌گیرنده فرمان‌پذیر یعنی ایران مذاکرات طولانی گرفت که من هم در آنها شرکت داشتم. در بعضی از روزها وضع ایران چندان خطرناک و نگران‌کننده می‌شد که چنین می‌نمود که زندگی و بقایش به خطر افتاده است. من در آن روزها احساس می‌کردم که بر بالین بیمار مشرف به موتی که نمی‌خواهد بمیرد، قرار دارم. پس از آن ناگهان رستاخیزی روی داد و امیدهایی به همراه داشت که امید می‌رود تبدیل به نوبیدی نشوند. در طی این نبرد نابرابر، علاقه و توجه من به گونه‌ای غریزی و ناخودآگاه به سوسی طرف



ضعیف و ستم کشیده معطوف می‌شد، نه طرف قوی و ستمگر. کسانی که به این جهت و جذبۀ آن را درک می‌کنند، همواره این کشور را با تانسف ترک می‌کنند. برخی از ایشان که زیر تأثیر لذت زندگی آسان و نگرانی‌های سنگین و شادی‌های بزرگ قرار دارند به اینجا بازمی‌گردند تا در آرامش به زندگی ادامه دهند و برخی دیگر به اینجا می‌آیند تا آخرین روزهای زندگی را آرام به پایان برسانند.

بیهوده نیست که کنت دو گوبینو تهران و مردمی را که آن همه مسود علاقه‌اش بودند، با اندوه ترک می‌کند و در سه سال در آسیا (ج ۲، ص ۷) می‌نویسد: من برای آخرین بار از میان بازارهای که آن همه از آنها گذشته و دوستانشان داشته بودم، عبور می‌کردم.

در عالم خیال از آن مردم پر خنده کنجکاو، پرهیاهو و در عوض کم‌زحمت و کم‌زحامت که دیگر نمی‌توانستم آنان را ببینم، خداحافظی کردم. اعتراف می‌کنم که هرچند که می‌رفتم تا در کشور همه احساسات و عواطف و چیزهایی را که کم داشتم باز بیابم، اما در آن هنگام دلم از اندوه سنگین شده بود. نمی‌توانم انکار کنم که من به آن عالم وابسته شده بودم.

من هم نمی‌توانم از این قاعده کلی مستثنی باشم. وقتی قرار شد که خانه کوچکم را با ستون‌های سفیدرنگش و دانشجویمان را در دانشکده حقوق و دوستانم را در بازار ترک کنم، من نیز گوشه‌ای از دلم را در ایران جا گذاشتم.»^(۴)

■ **پی‌ی نوشت‌ها:**

۱-ر. ک: به:زمینه چینی‌های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، امیل لوسونور، ترجمه دکتر ولی‌الله شادان، چاپ اول، نشر اساطیر، ص ۱۴۹.
۲-ر. ک: به:همان، صص ۱۵۱- ۱۴۹
۳-ر. ک: به: همان، صص ۱۵۲- ۱۵۱
۴-ر. ک: به: همان، صص ۱۵۸- ۱۵۷